

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض کنم حضور با سعادتتان که در بحث مفاد هیات افعال بود بله بعد ایشان که فرمودند انما الاشکال فی طریق استفادة الوجوب من الصیغة بعد ما کان استفادة الوجوب منها مما لا اشکال فيه راجع به این مطلب که استفادة وجوب مما لا اشکال فيه احتیاج به یک شرحی دارد که حالا بعد متعرض می شویم لکن یکی از وجوهی که اینها ذکر کردند این است که ما یدل علی ذلك قوله تعالى ما منعک الا تسجد اذ امرتک این اذ امرتک را وقت گفتند ظاهر قوله فقعدوا له ساجدین به صیغه ی افعال بوده پس صیغه ی افعال برای امر است ، البته خوب این استدلال به این مقدار ضعیف است حالا در یک مورد استعمال شده این معنایش نیست که وضع شده باشد .

علی ای حال یعنی استفادة دائمی نمی شود از یک مورد کرد در یک مورد خیلی خوب بسیار خوب فقعدوا به صیغه ی افعال است امر به او گفته شده است . اما اینکه همه جا صیغه ی افعال به معنای امر است به یک مورد اثبات نمی شود فنقول دیگر بقیه ی عبارت ایشان را نمی خوانم .

لهم فی ذلك طرق منها دعوی وضعها لغة للوجوب که این همین مشهور است بین اصولیین این همین است که اصولا وضع شده در لغت وضع شده برای وجوب دیگر حالا فعلا عبارت ایشان را یک مقدار می خوانیم مناقشه ظاهرا بعد از ایام تعطیل است ان شاء الله .

و هذه الدعوی بظواهرها لا تستقیم لما عرفت ان الصیغة لها مادة وهیئة ، عرض کردیم و این کرارا تکرار کردیم بنایشان به این است که ماده را بیشتر در به اصطلاح علوم متعارف در علوم ادبیه در لغت بررسی می کنند و در علوم حوزوی ما ماده را بیشتر در فقه بررسی می کنند یعنی در کتب فقهی که مثلا معنای سعید چیست معنای غسل چیست معنای مسح چیست اینها را در کتب فقهی متعرض می شوند ماده را، هیات را مباحث هیات هم آن هم در کتب ادبیه در همین علم صرف است هیات مختلفی که دارد لکن ما در اصول بیشتر روی هیات کار کردیم عرض کردیم در این جهت هم همینطور در جهت ماده هم همینطور است فرق نمی کند یکی استظهار معناست یکی تحلیل ، در ماده بیشتر تحلیل تاریخی هست در هیات تحلیل تاریخی اش کمتر است ، در ماده تحلیل تاریخی که مثلا این لفظ عمل هستش مثلا عربی بوده غیر عربی بوده از یمن بوده از کجا بوده .

مثلا لفظ صلاة اصلش چه بوده و چه ماده‌ای داشته این بیشتر در کتب لغت الان چون تحلیل‌های لغوی خوبی هست یعنی البته سال‌هاست نه اینکه از همان اوائل هم این مطالب مطرح بوده لکن خوب الان پیشرفت علم بیشتر شده امکاناتشان بهتر شده امکانات ارتباط به صورت جهانی قوی‌تر شده خیلی راحت‌تر موضوعات را بررسی می‌کنند .

والمادة موضوعة لمعناها الحدثی که حالا آن حدیث معینی که درش اخذ شده و مفاد الهیة به حساب معنی حرفی این توضیحاتش را عرض کردیم البته اینها بیشتر مبنی بر این بوده که این بحث ماده و هیات را هم در افعال مثل فعل ماضی و مضارع حساب کردند من توضیحاتش را عرض کردم که نباید این جوری حساب کرد لکنهم موضوعة بالنسبة المادة الى الفاعل نسبت را عرض کردیم نیست درش نسبت انتزاع می‌شود دیگر این اشکالات جزئی را می‌گیریم ان شاء الله بحث کلی را بعد می‌گیریم ، الى الفاعل مراد ایشان به فاعل یعنی مامور به مراد منه نسبت می‌دهد بالنسبة الايقاعية ببخشید مراد از فاعل متکلم است اینجا حواسم نبود .

فلا معنی لدعوی وضعها للوجوب بیش از این مقدار نیست یعنی بعبارة اخرى اینها اصطلاحا این طور نیست مثلا مرة و تکرار من باب مثال اینها می‌گویند اگر شما می‌گویید هیات افعال برای مرة است یا تکرار چون قاعدتا این طوری است که دلالت یک امری است بین طرفین اگر مدلول صیغه مره یا تکرار بود دال بر او روایت پیدا کرد اصطلاحا حشان این طوری است . دال بر او یا هیات است یا ماده است ایشان این می‌خواهد همین را بگوید اینجا می‌گوید اگر شما قائل به وجوب شدید باید ببینید دالش چیست دال بر وجوب چیست آن که دال بر وجوب است یا ماده است یا هیات افعال ماده که معنایش حدثی است مثلا سجده حالا آن معنای سجده دقیقا چیست جای خودش و هیات هم که معنایش همین نسبت ايقاعی است .

عرض کردیم نسبت ايقاعی که ایشان فرمودند مبنایش مبنی است بر مبنای ایشان که معانی حرفی را ایجاد می‌دانند اخطاری نمی‌دانند مرحوم محقق نائینی قدس الله سره معانی را ايقاعی می‌دانند فلا معنی لدعوی وضعها للوجوب بله این مطلب را حالا ما توضیح بیشتری عرض می‌کنیم که اصولا بعد هم ایشان عقلائی و عقلی آن هم درست است ایشان هم مثل همین لغتی است فرقی نمی‌کند نکته‌ی فنی که هست بین این دو تا فرقی نمی‌کند مطلبی که بعد خود ایشان می‌گوید .

لدعوی وضعها للوجوب بله آنچه که در لغت واقع می‌شود عبارت از طلب یعنی وا داشتن این هست که بعد توضیح می‌دهیم ، یک اصطلاحی دارند به آن می‌گویند حکمة الوضع ، حکمة الوضع معنایش این است که انسان آن معانی را که احتیاج دارد به ازاء او الفاظ قرار می‌دهد اینکه ما مثلا چیزی را از شخصی بخواهیم این جزو امور عرفی ماست دیگر به پسرمان می‌گوییم برو آب بیاور به یکی می‌گوییم برو نان بخر این جزو امور عرفی است یعنی وا داشتن شخص حالا دقیقا وا داشتن است یا چیز دیگری است آن مباحث بعدی اش است که بعد

.....

ان شاء الله باید توضیح عرض بکنیم ، این معنا خودش یک معنای عرفی است و داشتن شخص به یک چیز یک معنای عرفی است که باید در نظر گرفته بشود و این معنای عرفی به اصطلاح غیر از وجوب لغوی است البته ایشان درست نتوانستند شرح بدهند بعد عرض می‌کنیم .

این مطلب را عرض کردیم از قدیم مطرح بوده بیشتر خط کسانی که تحلیل‌های به اصطلاح عقلی داشتند ناظر به این مقام بودند که به این که این معنا را در نظر بگیرند که و داشتن یک امر عرفی است پس حکمت وضع اقتضاء می‌کند که در لغت عرب یا در لغت فارس برای و داشتن لفظی بگذارند عرض کردم اینها انواع مختلف است یعنی کسانی که اجمالا با لغات که عرض کردم الان روی این معانی بیشتر بحث می‌شود روی این جهت است خوب در عده‌ای از لغات مثل انگلیسی و فارسی مصدر را علامت مصدر را برمی‌دارند می‌شود فعل امر یعنی همان خود حدث مثلا رفتن ، رو این برو که ما می‌گوییم باء برای تاکید در فارسی است اصلش رو است گفتن گو ، در انگلیسی هم خوب همین طور است .

علی ای حال علامت مصدر را برمی‌دارند یعنی در حقیقت اگر بخواهیم تحلیل لغوی بکنیم برای این جور و داشتن‌ها اینها می‌آیند خود آن حدث را می‌آورند یعنی بعبارة آخری با قرینه‌ی سیاقی درست می‌کنند وقتی رفتن را مطرح می‌کنند و اصل خود رفتن و هیات خاصی را نمی‌آورد این معنا .

اما در لغت عربی برای این وضع کردند عرض کردیم کلا برای معانی انشائی در لغت عربی وضع نکردند نه فقط وضع نکردند در تحلیل‌هایشان هم که ارائه دادند مثل معانی اخباری تحلیل کردند که این هم غلط دوم آنهاست مثلا گفتند ضرب زید ، زید فاعل ، ضرب فعل هیات نسبت هیات به آن و الی آخر ، اضرب را هم همینطور معنا کردند که درش معنای انت مستتر هست و فاعل و الی آخره . این طور نیست این معانی که فرمودند حضرات فرمودند قابل تصدیق نیست توضیحش را بعد عرض می‌کنیم چون دیگر امروز نمی‌رسیم به توضیح این مطلب چون بعد ایشان می‌گوید عقلی است یا عقلائی است این مطلب را بعد متعرض می‌شویم که نه عقلی است نه لغوی است .

آن وقت این مطلب جدید نیست مثلا مرحوم سید مرتضی نگاه کنید ذریعه‌اش را هم ایشان هم همین عقیده را دارد که لغت کلمه‌ی هیات افعول برای لغوی وضع نشده برای وجوب لغتا وضع نشده به نحو لغوی نیست این هم به حکم عقل و عقلاء و اینها است .

علی ای حال این انواع تفسیرهایی است که ما برای معانی هیات می‌دهیم یعنی اختصاص به این مورد ندارد این هیات را که یک نوع هیات ترکیبی است و به اصطلاح تقریبا بسیط هم هست این را یک جور تحلیل خاص خودش را داریم پس این که ایشان می‌گوید بالداعی وضعها للوجوب بله .

اصولا یک نکته را عرض کنیم که بعد توضیح می‌دهم وجوب یک اصطلاح قانونی است، نه به حکم عقل نه به حکم عقلاء نه به حکم عرف نه به حکم لغت اصطلاح قانونی نمی‌شود وضع کرد آن چون قانون برایش حدود می‌گذارد و طبق حدودی که قانون دارد آثار دارد، در عرف یا در لغت نهایتش بگوید وادارش بکند وداشتن این بیش از این نیست.

اما مثلا در ذمه‌ی او هست یا نه اگر فوت شد بعد انجام بدهد یا نه، اینها نکات قانونی است اصلا مرحوم نائینی نمی‌خواست از این راه وارد بشود وداشتن لغوی غیر از وجوب قانونی است وجوب یک اصطلاح قانونی است و در قوانین هم فرق می‌کند یکنواخت هم نیست قوانین یک نواخت باشد.

پس این صاحب جواهر اعتقادش این است که وجوب اگر جایی واجب شد مفادش این است که باید مجانی هم باشد، فرض کنید آقایانی که در بحث اخذ حجت در واجبات دیدند مرحوم آقای شیخ محمد حسین هم رساله‌ای دارد آن رساله‌اش را هم معظمش را خواندیم و آقایان دیگر هم دارند مثل آقای خوئی و دیگران، خوب اینهایی که ما دیدیم اینهایی که من دیدم مرحوم آقای شیخ محمد حسین مرحوم آقای خوئی مرحوم آقای ایروانی استاد ایشان اینها همه به ایشان حمله کردند که این مجانیت در وجوب نیست بینید مجانی بودن و نبودن این عرفی نیست این باید برگردد به قواعد خاص خودش که آیا مجانیت از او در می‌آید یا نه؟

به نظر ما چون اینها تفکر عبد و مولی داشتند و اساسا یکی از مشکلاتی که در اصول هست تفسیر خطابات شرعی به خطابات عبد و مولی یا تفسیرش اصلا حکم را به رابطه‌ی عبد و مولی تفسیر کردند خطاباتش نه فقط حکم را به رابطه‌ی عبد و مولی مشکلی که در حالا این بعد توضیح دادم سابقا بعد از این هم بیشتر می‌آید در مساله‌ی عبد و مولی اصلا ذات عبد ملک مولاست این فارق اساسی است لذا ممکن است در آنجا یک آثار خاصی بار بشود اما در قانون کسی ملک کسی نیست یعنی مردم ملک دولت نیستند ملک مجلس نیستند ملک قوه‌ی قضائیه یا قوه‌ی مجریه نیستند.

و عرض کردیم این مطلب یک نکته‌ای است که اصولا استفاده‌ی

یکی از حضار: خداوند که ...

آیت الله مددی: ملک السموات والارض چیز دیگری است آن حقیقت دیگری است ملک اعتباری مرادمان است.

علی ای ملک مولی نیستند البته از وقتی که اصول سعی شد نوشته بشود بیشتر چون در جامعه جامعه‌ی عبد و مولی بود جامعه‌ی بردگی بود بیشترین تفسیر تا الان، الان چند سال است صد سال است بردگی را برداشتند با القاء بردگی هنوز کتاب‌هایی که می‌نویسند عبد و مولی کتاب شیعه البته کتاب اصولی هنوز رابطه‌ی عبد و مولی را می‌نویسند این رابطه‌ی عبد و مولی مطرح نیست اما مفصل شرح دادیم اصلا

روایت صریح داریم از حضرت رضا ما به محمد بن زید طبری ایشان توثیق روشنی ندارد بعد هم الان اجمالا آدم بدی نیست به هر حال از حضرت رضا ، حضرت می فرمایند مردم راجع به ما چه می گویند گفتند می گویند مردم عبید شما هستند بردگان شما هستند حضرت فرمودند نه این طور نیست اصلا نفی می کند حضرت مردم عبید ما نیستند لکنهم مامورون بالطاعة طاعت ما بر آنها واجب است ، حرف ما را باید گوش بکنند نه اینکه عبد ما هستند اصلا روایت صریح دارد در نفی عبوده

حالا این بحث عبد و مولی را نظام هایی که در حوزه های ما هست ان شاء الله باید در جاهای دیگر با شرح مفصل تری بیاید .
علی ای حال به داعی طلب وجویی این که ایشان می گوید لدعوی وضعها للوجوب این مطلب اجمالا درست است چون وجوب یک معنای قانونی است و معنای قانونی طبیعتش این است حد و حدود معینی دارد معانی لغوی حد و حدود معینی ندارد ، این فقط برای همین مثلا داشتن شخص به کار بیش از این نیست این که بعد هم این ها نوشتند که عبد باید حرف مولی را گوش بدهد آن هم یک معنای عرفی است یعنی این مساله ی عبد و مولی یک امر تکوینی واقعی نیست حالا عبارت آقای خوئی مشعر به این است که عقلا یجب علی العبد طاعة المولی نمی دانم حالا مراد ایشان عقلا عقل چطوری حکم می کند نمی دانم نفهمیدم این برگشتش به بردگی ذاتی است یعنی ذاتا قائل بشویم که بشر دو جور هستند یک جورشان عبد هستند و یک جورشان مولی اگر بخواهند عقلی بگیرند که مراد عقل نه عملی باید باشد یک عقل نظری هم می خواهد پس باید مردم دو جور باشند .

علی ای حال عقل و عقلاء اینها مساله ی رفتار و روابطی که به اصطلاح مولی با بردگان داشته در طول تاریخ و در جغرافیای زمین مختلف بوده نحوه اش هم یکسان نبوده و این وقتی که متعدد شد طبیعتا نمی شود قانونی بشود اصلا طبیعت قانون محدودیت است آن طبیعتش محدودیت نیست آن وا داشتن به اینکه این کار را انجام بدهد محدوده ندارد مثلا مجانی باشد یا ...

بله در عبد و مولی چون عبد ملک مولاست خواهی نخواهی باید مجانی انجام بده راهی ندارد اگر صاحب وسائل از این راه استفاده کرده صاحب جواهر خوب له وجه لکن خوب مبنای ایشان قابل قبول نیست ، عرض کردم آقایانی که آمدند اشکال کردند . کسانی که گفتند مرة و تکرار و همین طور کسانی که ، الی آخره که ان شاء الله در خلال مباحث آینده روشن می شود .

پس لا معنی لدعوی وضعها للوجوب اصلا این نحوه ی طرح بحث کلا درست نیست ، چه عقلی بگیریم چه عقلانی بگیریم چه عرفی بگیریم چه لغوی بگیریم چون من عرض کردم سابقا هم دو مرتبه گاهی تکرار می کنیم ان شاء الله مفید فایده باشد به نظر ما اصولا در کتب اصولی چه شیعه چه سنی در طول تاریخ هشت تا فضا حاکم است تقریبا البته می شود بیشتر هم فرض کرد اما آن که تا حالا ما داشتیم هشت تا فضا است .

فضای اول تشبیه تشریع به تکوین مثلا بخواهیم معنا بگیریم افعال معنایش چیست بگوییم عملا ما در خارج چه کار می‌کنیم یا وقتی می‌گوییم اخراج به زید می‌گوییم اخراج عملا چه کار می‌کنیم عملا مثلا دستش را می‌گیریم می‌گذاریم بیرون مثلا یا مثلا کم کم راهش ببریم بیرون یا اشاره می‌کنیم عملا آن چیزی را که ما عملا انجام می‌دهیم لفظ هم همان است دلالت می‌کند تفسیر تشریع به تکوین .

بحث بعدی بحث معنای لغوی است که این بیشتر در کتب لغت به حساب بررسی می‌شود مثل اینکه همین جا ایشان می‌گویند بداء الوجوب لغتا و طبعا معنای لغوی در کتب اصولی در مباحث اصولی تاثیر گذار است بلا اشکال اما خوب بعدها تاثیرات دیگر بیشتر شده است .

محیط سوم یا فضای سوم یا پارادیم به قول امروزی‌ها سوم عرفی است چون عرف با لغت گاهی فرق می‌کند مثلا دابة در لغت به یک معناست در عرف به معنای دیگری است .

و چهارم عبد و مولاست یعنی آن فضایی که حاکم است بین عبد و مولی این را فضای چهارم گرفتیم گفتیم هنوز هم در کتب اصول ما قوی ترین فضا این است ، یعنی قوی ترین تفسیر برای قانون که هست الان رابطه‌ی عبد و مولاست این رابطه را حساب می‌کنند . معنای پنجم عرض کردیم جو کلامی که این بعد از پیدا شدن مباحث کلامی در قرن چهارم به بعد پیدا شد و اصلا عده‌ای از کتب اصولی بین اصول و کلام مثل همین مغنی قاضی عبدالجبار بین اصول و کلام خلط شده در مباحث اصولی و کلامی را با هم آورده مغنی کتاب بزرگی است کتاب معتبری است و مباحث کلامی ، مثلا فرض کنید غنیة النزوع مرحوم ابن زهرة رحمة الله علیه این یک چاپ قدیمی شده فی علم الاصول والفروع این غلط است علمی الاصول آن غنیة النزوعی که در سابق در جوامع فقیه چاپ شده ناقص است چون اولش اصول دارد بعد فقه دارد کاملش اولش کلام است بعد اصول است بعد فقه است یعنی عده‌ای از کتاب‌های ما اول مباحث کلامی است آن هم اصول می‌گفتند لذا گاهی اصولین می‌گفتند اصولین یعنی اصول عقائد و اصول فقه این کتاب‌ها مباحث کلامی و اصول فقه و فقهی این طوری یعنی یک تاثر شدیدی و عرض کردیم کرارا کرارا تکراراً به نظر ما نباید تاثری واقع بشود حتی در حد مصطلحات چون هنوز مصطلحات کلامی مثلا قبح عقاب را بخواهیم بگوییم مساله‌ی عقاب و ثواب مسائل کلامی هستند .

اصلا این تعبیر قبح عقاب بلا بیان یک تعبیر کلامی است تعبیر اصولی نیست تعبیر اصولی آیا احتمال منجز هست یا نه باید روی تنجز صحبت کرد آیا محتمل منجز می‌شود یا نمی‌شود اگر بخواهد یعنی حتی ما مقید هستیم اصطلاحات را هم از علم دیگری وام نگیریم ، یا حق الطاعة که شنیدیم بعضی‌ها اخیرا مطرح کردند می‌گویند مرحوم آقای داماد در قم اول مطرح کرده حق الطاعة را این طور نقل کردند رحمة الله علیه ، علی ای حق الطاعة هم متاسفانه تعبیر کلامی است هر دو تعبیر کلامی هستند قبح عقاب بلا بیان کلامی است دفع ضرر

.....
محتمل این ها اصطلاحاتی نیست که اصولی باشند مباحث اصولی خودش یک تعابیر خاص خودش را دارد اصطلاحات خاص خودش را دارد روش خاص خودش را دارد ما حتی معتقدیم اصطلاحات هم نباید خلط بشود چه برسد به مباحثش ، این هایی که مباحث عقاب و اینها در اصول بحث کردند اینها مسائل اصولی نیستند مسائل کلامی اند خلط شده با اصول یک مقدار در خلال بحث های آینده خلط را می گوئیم .

و مصطلح پنجم که بیشتر این بیشتر بعد از آمدن امثال فخر رازی یک خلطی بین مباحث اصولی و فلسفی و منطقی شده این هم ، هم در فقه خلط داریم یک جو ، حالا در مثل کفایه اصطلاحات فلسفی را الفاظ فلسفی را به کار برده اما خلط علمی هم شده یک دفع الفاظ به کار برده می شود یک دفعه خلط علمی به کار برده می شود .

جو هفتم را عرض کردیم روی ملاکات و مقاصد که اصطلاحا فقه مقاصد می گویند که اهل سنت دارند یعنی اصول را بیشتر بردند روی ملاکات و مقاصد یعنی مقاصد شریعت و از این راه وارد شدند .

و فضای هشتم در فقه اهل سنت است فضای هشتم فضای قانونی است که این کم کم الان دارد مطرح می شود هنوز خیلی مطرح نشده است عرض کردم تا آنجایی که من دیدم اول مرحوم آقای سید محمد تقی خوانساری دارند البته ایشان خطابات را دارند ما اصل را مطرح کردیم مساله های خطابات مساله ای فرعی است اصلی که روح احکام شریعت یعنی طبیعت شریعت به اصطلاح قانونی است و این آثار خودش را دارد .

فرض کنید مثلا مرحوم صاحب کفایه در بحث تجری می گوید همین که شما تجری بر مولی کردید استحقاق عقوبت دارید ایشان عقوبت را تابع فعل نمی داند تابع قبح فاعلی می داند و لذا ایشان می گوید تجری و معصیت هر دو علی نحو سواء مثلا یکی خمر خورد که شراب بخورد شراب درآمد ، یکی شراب خورد آب درآمد می گوید هر دو استحقاق عقاب دارند چون قبح فاعلی در هر دو یکی است ظلم علی المولی نمی دانم تعدی و تجری علی المولی و الی آخر حرف های ایشان .

علی ای حال ایشان در آنجا متعرض مباحث کلامی شدند متاثر شدند و لکن خوب این در قانون این طور نیست قانون قبح فعلی را حساب می کند نمی گوید چون تو نیت کردی که شراب بخوری پس باید تو را شلاق بزنیم یا مثلا زندان کنیم یا فلان یا مثلا دکتری مطب خودش را تعطیل کرد گفت حالا ما امروز را اگر حکم هم این باشد که کسی مطب را تعطیل کند یک سال محروم بشود بعد معلوم می شود آن روز تعطیل بوده ایشان هم نمی دانسته این را یک سال محروم می کنند ولو عمدا این کار را کرده عصیان این کار را کرده روح قانونی اصلا فوارق اساسی دارد .

این که مرحوم آخوند دارد ظلم علی المولی این نص آیه است و ما ظلمونا به ما ظلم نکردند اما عبارت کفایه متاسفانه دقیقاً خلاف آیه است و لکن کانوا انفسهم یظلمون . عرض کردیم یکی از مبانی عبد و مولی و قانونی هم همین است در قانون در خطاب قانونی کسی به مجلس اهانت نمی کند کسی به قانون اهانت نمی کند به خودش ظلم می کند یک مطلبی که راجع به شهر است نظافت شهر است اگر انجام نداد به دولت و مجلس و نمی دانم و پادشاه و فلان و از این حرف ها ظلم نکرده و ما ظلمونا و لکن کانوا انفسهم یظلمون ظلم به خودش کرده نظام شهری را مراعات نکرده به خودش ظلم کرده است الی آخره که ان شاء الله در محل خودش .

این روح قانونی عرض کردم روح قانونی فقط خطابات نیست چون مرحوم آقای خمینی هم خطابات قانونی دارند و آثاری برایش بار کردند ظاهراً ایشان هم از آقای سید محمد تقی خوانساری گرفته باشد ظاهراً نمی دانم والعلم عند الله لکن خطابات قانونی یک بخش کوچکی از مساله است خطابات قانونی بخش بزرگی از مساله نیست نه .

اصل مطلب این که احکام شریعت روحشان روح قانونی است البته عرض کردیم محیطی که شریعت درش مورد خطاب قرار گرفت محیط عبد و مولاست اشتباه نشود در محیط مکه و مدینه تا زمان ائمه ی ما تا همین ۱۰۰ سال پیش که دیگر نظام بدویه را در ایران لغو کردند روح حاکم لذا خوب دقت بکنید بعضی از ادبیات روایات ما ادبیات عبد و مولی است اشتباه نشود این دو تا با هم اشتباه نشود اما روح احکام شرعیه روح قانونی است نه آن جنبه های کلام ، جنبه های کلامی در حد خودش در علم کلام باید مطرح بشود ربطی به اصول ندارد نه اینکه آنها باطل است آن معنای عرفی هم تا حدی درست است چون یکی از وسائل مهم مساله ی قانون و لغت و عرف است این را می شود در استظهارات تاثیر داد اما اینکه ما تفسیر بکنیم شریعت را بر آن اساس درست نیست .

پس اینکه می گوید دعوی وضعها للوجوب برای اینکه وضع لغوی این روی همان فضای لغوی است و انصافاً در فضای لغوی نمی شود این مطلب را ، اما اینکه وجوب به معنای وا داشتن این لغوی است خوب بچه مان را وادار می کنیم کاری انجام بدهیم عرفی هم هست هم لغوی است هم عرفی است اینکه دیگر جای اشکال ندارد لکن این وجوب مصطلح قانونی نیست .

و لذا عرض کردیم ایشان هم بعد ایشان توضیح می دهند اللهم الا ان توجه بان المراد وضعها لایقاع النسبة ، ایقاع النسبة هم نیست همان واداشتن می گفت بهتر بود لذا خودشان هم متوجه شدند که بله مگر اینکه به اصطلاح ادعا بشود . شوخی می کنند که چرا اللهم به کار می برند اللهم الا ان یدعی آخر وقتی می خواهند یک چیزی را برگردانند یعنی از خدا می خواهند که چشم یا گوش طرف را کور و کر بکند گوشش را ببندد شوخی می کنند دعا می کنند که طرف ملتفت نشود می خواهند یک حرفی بزنند علی ای حال .

اللهم الا ان يقال که ایقاع النسبة ، ایقاع النسبة هم درست نیست اذا كان بداع الطلب الوجودی بان يؤخذ بداعی الطلب ، داعی نیست واداشتن معنا ، اصلا این واداشتن یک معنی است عرفی آن وقت یک تعبیری دارند حکمة الوضع اگر واداشتن یک مطلبی است که ما در عرف داریم حکمت وضع اقتضا می کند برای او چیزی قرار بدهند حالا یا در لغت انگلیسی یک جور است فارسی یک جور است عربی یک جور است لغات دیگر جور دیگر است آن بحث دیگری است بحث لغت بحث دیگری است در لغت عربی عرض کردیم ما لغات انواع مختلف دارند بعضی هایش این طوری است که اگر معنا عوض بشود هیاتش هم عوض می کنند ماده اش هم عوض می کنند مثلا فعل ماضی یک ماده می آورند فعل مضارع را ماده ی دیگری می آورند اصلا ماده اش هم عوض می شود در لغت عربی ماده اش می ماند هیاتش عوض می شود اینها را توضیحانش را سابقا عرض کردیم .

بله اما داعی نیست بحث داعی طلب وجوب نیست این اصطلاحا حکمت وضع است ، بالاخره وضع اقتضا می کند چون این هست در زندگی ما واداشتن که در زندگی ما متعارف است این باید یک لفظی برای واداشتن باشد حالا می خواهد در فارسی مثلا بگو باشد در عربی تکلم باشد هر لغتی به حسب کیفیت خودش .

و اما دعوی اکثرية استعمالها فی الاستحباب که در معالم و کتب آمده و لذا این دعوی را دلیلی قرار دادند مثل صاحب مستند مرحوم نراقی قائل است که صیغهی افعال مشترک بین وجوب و استحباب است چون در استحباب زیاد به کار برده شده فیلزم اکثرية المجاز یا یلزم اشتراک هذا این یلزم اکثرية المجاز یک ، احتمالا هم یلزم الاشتراک فهذا مما ليس فيه محذور این حساب نمی شود چرا اذا كان ذلك بقرينة تدل علی ذلك یک قرینه ای در بین باشد .

آن نکته ی فنی همین است که الان ما در معانی قرآن مثلا روایات یا آیاتی که به صیغهی افعال یا غیرش هست غالبا الان در زمان ما بیشتر قرائنی است که در درجه ی اول کلمات اهل بیت ، فقهاء ، تلقی فقهاء برخورد فقهاء ، تلقی خود شیعه ، سیره ی عملی قرائنش بیشتر این جوری است یعنی قرائن لفظی اش زیاد نیست .

انما الشأن فی اثبات هذه الدعوی ای دعوی الوضع لذلك بل هی فاسدة من اصلها این که در لغت وضع شده به این معنا فاسد است ، عرض کردم نه اینکه فاسد اصلا تصور نمی شود دقیقش این است چون معانی لغوی محدود نیستند طبیعت معنای لغوی محدود نیستند ، طبیعت معنای قانونی محدودیت است دقیقا عکس هم هستند .

الان شما می گوئید این آب ، آب فرض کنید یک کمی خاک درش بریزید به آن می گوئید آب زیادتر بشود می گویند آب گل آلود زیادتر بشود می گوئید مثل گل شده محدود نیست نمی توانید شما برای آب یک حد محدودی بگذارید که بگوئید این آب است این آب نیست دیگر از آب روشن تر که چیزی نداریم ما .

غرض این که طبیعت است چون معانی لغوی و عرفی بیشتر روی اثر استعمالی است که بین مردم شده و این هم یک نواخت نیست طبیعت معانی لغویه و طبیعت معانی عرفیه محدودیت دقیق ندارد و طبیعت قانون محدودیت دقیق دارد اصلا دو تا راه درستش این است نه این راهی که اینها رفتند قانون باید دقیقا محدود باشد چون هر حدش یک حکم دارد یک روز مطبش را تعطیل کرد دو تا مریض از او شکایت کردند یک اثر دارد دارو را درست نوشته یک اثر دارد یعنی طبیعت قانون این طور است که هر کدام از حدودش تخلف بشود یک اثر دارد یک اثر خاص خودش را دارد دقت می فرمایید غیر از اثری است که بر دیگری بار می شود لذا طبیعت قانون چون گفتیم روح قانونی که هشتم بود طبیعت قانون محدودیت است ، طبیعت لغت محدودیت نیست اصلا دو تا مقوله ای جدا از هم هستند اما اینکه این در لغت کلا نباشد این هم درست نیست چون یک معنای اجمالی هست و آن وا داشتن ، این هست اجمالا .

یکی از حضار : خوب این الفاظ قانون را از همین عرف یا مثلا عقل یا عقلاء می گیرند قانون متاخر از اینهاست باید یک چیزی باشد حقیقت قانونی که نداریم ما

آیت الله مددی : چرا داریم خوب جعل می کنند لذا جعلی است قانونی جعلی است . آن نمی خواهد چیزی باشد اصلا اعتبار است دیگر قانون اعتبار است .

یکی از حضار : می خواهد بگوید این کار را بکنید از الفاظ

آیت الله مددی : می دانم می گوید این کار را بکنید از لفظی است که برای واداشتن است اما این که اگر نشد فرض کنید مشرکین حج انجام می دادند اما اگر شک در طواف کردید بین سه و چهار چه کار بکنیم این را نداشتند دیگر دو مرتبه انجام می دادند یعنی این قانون است اصل طواف که بحث ندارد . انما الکلام این حدودش است شک در طواف اول باشد شوط دوم باشد پنجم باشد این خصوصیات قانونی دقت کنید این ها قانون است .

یکی از حضار : خوب این ها احکامش است ، حکم عرفی محاوره ای .

آیت الله مددی: همان قانون، حکم بله در الفاظ عرفی طواف، شوط اول، دوم و سوم و فرض کنید حج هم انجام می دادند و طواف هم انجام می دادند و فرض کنید کشتار را هم انجام می دادند اما دقیقاً باید کشتار در منی باشد این نیست هر جا بود می کشتند عرف طبیعتش این است این که می گوئیم شما بدون اینکه گوسفند بکشید.

در صلح حدیبیه خوب پیغمبر الان حدیبیه را شمیسی می گویند شنیدم احیائش کردند میقاتش کردند شنیدم ما که از آن رد می شدیم چیزی نبود اما شنیدم احیائش کردند، از مکه که می آید به طرف جده نوشته شمیسی، شمیسی همان حدیبیه است خوب وقتی پیغمبر گفت از احرام در بیایید چون در اینجا دیگر صلح شد صلح حدیبیه، چون احرام بسته بودند بنا بر قولی از مدینه احرام بسته بودند از جحفه احرام بستند جحفه نبود یکی قبلش که مسجد شجره از آنجا احرام بسته بودند، پیغمبر فرمود ما دیگر امسال نمی رویم عمره همین جا از احرام در بیاید گفتند آقا ما رسم نداشتیم بدون سعی صفا و مروه و بدون کشتن و بدون ذبح ما از احرام در نمی آمدیم همین طور صاف صاف که از احرام در بیاییم که نمی شود.

صلح هم برای همین صلح، بیعت حدیبیه هم برای همین جهت شد که دو مرتبه با پیغمبر بیعت کردند که هر چه پیغمبر گفت گوش بکنند گفتند نمی شود آقا یا رسول الله ببینید در ارتکازشان این بود که باید یک ذبحی بشود که ما از احرام در بیاییم ما احرام را بستیم چطور بدون ذبح از احرام در بیاییم که دارد رسول الله بر ام سلمه همراهشان بود وارد شدند گفت یا رسول الله چرا ناراحتی گفت اینها در نمی آیند از احرام ایشان گفت یا رسول الله اول خودتان در بیاورید تا اینها در بیایند از احرام ببینید در ارتکازشان این بود اما این ارتکاز خیلی دقیق نبود دقت می کنید؟ آن آثار حالا بین ما منحر یا مکه است یا منی است آنها هم حدیبیه بودند نه مکه بود نه منی اما گفتند تا نحر نکنیم تا از مذبح و منحر تا ذبح نکنیم از احرام در نمی آیم دقت می کنید چه می خواهم بگویم؟

این خصوصیات اینها خصوصیات قانونی است بعد ایشان می گوید و توضیح الفساد یتوقف علی بیان حقیقه الوجوب الاستحباب و بیان المایز بینهما عرض کردم در کتب اصول متأخر ما حقیقت وجوب و استحباب را به این مناسبت در اوامر شرح دادند اما در کتب اصول اهل سنت نه همه شان عده ی زیادی شان یک فصل جداگانه ای قرار دادند بحث اوامر را از آن بحث جدا کردند، یک بحثی کردند که حقیقت حکم چیست، حقیقت وجوب چیست، حقیقت استحباب دقت کردید؟

یک بحثی این است که آیا صیغه ی افعَل دلالت بر وجوب می کند یا نه دقت می کنید؟ در این جا این که من چند دفعه عرض کردم که یک کمی اصول ما خلط شده یکی از خلط هایش این است چون در کتب اصول اهل سنت این است همه شان نه البته عده ایشان حتی این کتاب غایة البادی مبانی برای، مهم ترین کتاب اصولی اهل سنت است اهل زیدیه است که خیلی بزرگ است دو جلد است قطور است

.....

بزرگ است ، دارم من آن را آنجا هم ایشان یک فصلی درباره‌ی احکام و اینها قرار داده در این کتاب آقای زرکشی هم دارند عده‌ایشان هم ندارد مثل ما اصلاً اینجا مرحوم نائینی در بحث اوامر فرق بین وجوب و استحباب را گفتند یا معنای وجوب و استحباب مرکب است بسیط است چیست حقیقتش چیست این جور گفتند . در بعضی از کتب اصولی جداگانه آوردند و حق هم همین است که جداگانه باشد نباید با هم دیگر خلط بشود .

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین